

سخنی چند در خصوص لوح تعلیم

پروانه سید الماسی

چکیده

لوح تعلیم که با نامهای مختلف از جمله لوح الف، تخته مشق و ... در لابه لای متون ادبی به چشم می‌خورد، یکی از اقسام لوح است که در لغتنامه‌ها و کتابهای فرهنگی نمی‌توان تعریف بسزایی برای آن یافت؛ ولی به دلیل استفاده شعرا و نویسندگان صاحب ذوق و چیره دست فارسی از این عنصر در خلق مضامین بدیع و تعبیرات زیبا می‌توان به شواهد ارزنده‌ای دست یافت و اطلاعات مفیدی در خصوص طریقه کاربرد، جنس و سایر مسائل مرتبط با آن کسب نمود.

کلید واژه: لوح تعلیم، تخته مشق، لوح سیمین، لوح فلزی، شکستن لوح، شستن لوح.

مقدمه:

به هنگام مطالعه متون ادبی بارها با اقسام مختلف «لوح» رو به رو می‌شویم؛ مانند: لوح محفوظ، لوح سنگ، لوح خشت، لوح خاک، لوح نقاشی، لوح تعلیم و ... از بین اقسام متعدد لوح آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است «لوح تعلیم» یا به عبارت دیگر «تخته مشق» است، وسیله‌ای که بنا به اشاره کتب لغت و با توجه به شواهد ادبی، کودکان با خود به مکتب می‌بردند و به کار نوشتن می‌آمد و شعرا و نویسندگان عالیقدر ما در آثار خود به کرات به آن اشاره کرده‌اند و در مضمون پردازیهای هنرمندانه خود جایگاه ویژه‌ای را به آن اختصاص داده‌اند؛ اما کتب فرهنگی و واژه نامه‌ها به چند و چون آن اشاره‌ای نکرده‌اند و به تبع آنها شروح و گزیده‌ها نیز تنها به ذکر توضیح مختصر کتابهای مذکور بسنده کرده‌اند.

سابقه تعلیم و تربیت در ایران به دوره باستان می‌رسد؛ پس از اسلام نیز با توجه به اهمیتی که دین مبین اسلام به تعلیم و تعلم قائل بود، آموزش جنبه جدی‌تری گرفت و مراکزی تحت

عنوان «دبستان»، «دبیرستان» و یا به تبع زبان عربی «مکتب» جهت این امر دایر شد. (جهت مزید اطلاع رک: سلطانه، تاریخ مدارس ایران)

در مکتب، دانش‌آموزان علی‌رغم درجات مختلف تحصیلی، همه در عین حال و یکجا آموزش می‌دیدند؛ آنان با صدای رسا و همزمان درس خود را قرائت می‌کردند، نوآموزان لوح در بغل، حروف ابجد را با صدای بلند می‌خواندند، تعداد دیگری مشغول تهجی بودند، برخی قرآن می‌خواندند، بعضی دیگر مشغول یادگیری صرف و نحو و یا تکرار اشعار عربی بودند؛ دانش‌آموزان سطوح بالاتر نیز گلستان و مثنوی می‌آموختند و چنان همه‌ای در مکتب بپا می‌شد که تا بیست قدمی صدای کودکان به گوش می‌رسید. (رک: شاردن، سیاحتنامه شاردن، ج ۵، ص ۳۸؛ پولاک، سفرنامه پولاک، ص ۱۸۸)

وحشی بافقی در اثنای داستان ناظر و منظور، مکتبیان را به طرز زیبایی وصف نموده است:

دبیر مکتب نادر بیانی	چنین گوید ز پیر نکته دانی
که مکتبخانه‌ای گردید تعیین	چه مکتبخانه‌ای پر لعبت چین
گلستانی ز باد فتنه رسته	در او از هر طرف سروی نشسته
در او خوش صورتان پرنیان پوش	چو صورتخانه چین دوش بر دوش
یکی درس جفا آغاز کرده	کتاب فتنه جویی باز کرده
یکی را غمزه از مژگان قلمزن	به خون بیدلان می‌شد رقمزن
یکی مصحف زهم بگشوده چون گل	یکی در نغمه سازی گشته بلبل
... به فرمان نظر منظور و ناظر	پی تعلیم گردیدند حاضر
معلم دیده خود جایشان ساخت	سر از اکرام خاک پایشان ساخت
به سوی خویش از تعظیمشان خواند	به دامن تخته تعلیمشان ماند

(دیوان، ص ۳۵۸)

۱- لوح تعلیم:

چنانکه ذکر شد لوح تعلیم جزو اشیایی بود که کودکان به مکتبخانه می‌بردند؛ این وسیله عبارت بود از صفحه مسطحی که آن را به همراه دفتر و جزوات زیر بغل زده، با خود حمل می‌کردند. استفاده از لوح در مراحل نخست یادگیری به دلیل صرفه جویی در مصرف کاغذ بسیار ضروری بود. لوح توسط والدین برای کودکان تهیه می‌شد؛ چنانکه سعدی نیز گوید:

ز عهد پدر یادم آید همی که باران رحمت بر او هردمی
که در طفلیم لوح و دفتر خرید ز بهرم یکی خاتم زر خرید

(بوستان، ص ۱۸۹)

در متون ادب فارسی از این وسیله علاوه بر لوح و تخته با نامهای مختلف سخن به میان رفته است که از آن جمله است:

لوح الف، لوح تعلیم، لوح مشق، تخته، تخته آداب، تخته ابجد، تخته تعلیم، تخته مشق.

زلف تو تن را نوشت سوره نون بر ورق قد تو دل را نهاد لوح الف در بغل

(اوحدی، ص ۲۵۰)

ز خط سبزه خاکش لوح تعلیم کشیده جوی آبش جدول از سیم

(لغتنامه دهخدا به نقل از جامی، ذیل لوح تعلیم)

صافی دل کرد لوح مشق صدا اندیشه‌ام یاد ایامی که این آیینه بی پرداز بود

(بیدل دهلوی)

دانای رقم ز بهر تعلیم کردش به کنار تخته تسلیم

(امیرخسرو دهلوی)

به مهر مام و دو پستان و زقه خرما به جان باب و دبستان و تخته آداب

(خاقانی، ص ۵۳)

وا نشد از تخته تعلیم بر رویم دری کاش اول تخته می‌کردم دکان خویش را

(صائب، ص ۴۴)

می‌توان تا مد آهی از پشیمانی کشید لوح دل را تخته مشق هوس کردن چرا

(همان، ص ۲۴)

آموزش با حروف ابجد آغاز می‌شد و معلم (استاد) به کودکان خواندن و نوشتن این حروف را می‌آموخت و بر روی لوح آنها حروف ابجد را می‌نگاشت؛ در مرصادالعباد آمده: «باز معلم غیب تخته ابجد عشق نخستش درنوشت.» (رازی، ص ۹۳) در کتاب المعارف نیز چنین آمده: «اگر چه تخته را بشویند بار دیگر استاد تواند نبشتن.» (لغتنامه دهخدا، ذیل تخته) میری گوید:

حرف عین و شین و قاف اندر دبستان خوانده‌ام

چون نبشت استاد، اول روز لوح ابجدم

(لغتنامه دهخدا، ذیل دبستان)

حافظ نیز فرماید:

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست

چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

(دیوان، ص ۲۱۶)

۱-۱. لوح خوان (ابجدخوان):

کودکان با نوشتن حروف بر روی لوح و خواندن آنها به یادگیری می‌پرداختند. مولای روم با نظر به این مسئله می‌فرماید:

شاگرد لوح جان شدم زین حرفها خط خوان شدم

کشتی و کشتیان شدم اندرچنین جیحون خوش

(کلیات شمس، ص ۴۵۸)

و:

گفتا ز سر یکتو باور کجا کنی تو

طفلی و درست ابجد، برگیر لوح و می خوان

(همان، ص ۷۵۷)

نو آموزان را در این مرحله «لوح خوان» یا «ابجد خوان» می نامیدند:

و آن کوس عیدی بین نوان بر درگه شاه جهان

مانند طفل لوح خوان در درس و تکرار آمده

(خاقانی، ص ۳۹۰)

طفل ابجد خوان عشقم با وجود آنکه هست

صد چو فرهاد و چو مجنون طفل ابجدخوان من

(شیخ بهایی، ص ۱۲۸)

پیران بر حروف زلفت

ابجد خوانان این دبستان

(لغتنامه دهخدا به نقل از عطار، ذیل دبستان)

۲-۱. عشر خوان:

پس از یادگیری حروف ابجد نوبت به آموزش آیات و سوره های کوچک قرآن کریم

می رسید:

ابجد سودا بشوی بر در خاقانی آی

سوره سر در نویس هم به دبستان او

(خاقانی، ص ۳۶۵)

همی کردم حدیث ابرو و مزگان او هر دم

چو طفلان سوره نون و القلم خوانان به مکتبها

(لغتنامه دهخدا به نقل از امیر خسرو دهلوی، ذیل مکتب)

دانش آموزانی را که به این درجه رسیده بودند «عشرخوان» می خواندند:

در مکتب مردیش دان از لوح شادی عشرخوان

هر طفل دولت کاسمان در مهد دوران پرورد

(خاقانی، ص ۴۵۶)

زان پس که چار صحف قناعت بخوانده‌ای

خود را ز لوح بوالطمعی عشرخوان مخواه

(همان، ص ۳۷۶)

۳-۱. رسم تخته به خانه فرستادن:

بعد از اینکه کودکی در یادگیری قرآن پیشرفت می کرد، استاد لوح وی را به همراه تعدادی از هم مکتبها به خانه اش می فرستاد و خانواده آن کودک به شاگردانی که لوح آورده بودند مزدگانی می داد؛ در اسرار التوحید ضمن حکایتی به این رسم اشاره شده است:

«در آن وقت که خواجه بوطاهر، مهین پسر شیخ ما، کودک بود و به دبیرستان می شد، یک روز کودکان دبیرستان تخته او به خانه شیخ باز آوردند؛ چنانک رسم کودکان باشد؛ شیخ گفت: به کدام سوره؛ حسن گفت: سوره (لم یکن / ۹۸) شیخ، حسن را گفت: میوگی تکلف کن؛ حسن میوه آورد و کودکان را بداد؛ شیخ گفت: مهین دبیرستان کدام است؟ به یکی اشارت کردند؛ شیخ او را بخواند و گفت: استاد را بگوی که این بار به سوره «لم یکن» کودکان را تخته باز نفرستیا! تخته که باز فرستی به سوره (الم نشرح/ ۹۴) باز فرست.» (محمد بن منور، ص ۲۱۰-

(۲۱۱)

۲- جنس لوح:

در خصوص جنس لوح نیز همچون سایر ویژگیهای آن در کتابهای لغت و فرهنگنامه‌ها و ...

هیچ اطلاعاتی به دست نمی‌آید؛ ولی مطابق شواهد ادبی در می‌یابیم که لوح شاهزادگان و فرزندان اغنیا از جنس نقره بوده است؛ شاهد بارز این مدعا بیتی از سعدی است:

پادشاهی پسر به مکتب داد
لوح سیمینش در کنار نهاد
بر سر لوح او نبشته به زر
جور استاد به ز مهر پدر
(گلستان، ص ۴۴۲)

حافظ نیز در قطعه‌ای در سوگ فرزند خویش گوید:

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند
چه دید اندر خم این طاق رنگین
به جای لوح سیمین در کنارش
فلک بر سر نهادش لوح سنگین
(دیوان، ص ۳۷۰)

نیز خاقانی گوید:

به سیمین تخته و مشکین ده آیت
دبیران را دبستان تازه کردی
(دیوان، ص ۶۷۶)

وحشی گوید:

ز یخ آب را لوح سیمین به دامن
چو طفلی که دارد سر درس خوانی
(دیوان، ص ۲۱۸)

با توجه به سیمین بودن لوح نورچشمان افراد متمول می‌توان پی برد که لوح سایر کودکان از فلزهای ارزان قیمت که به شکل صفحات مسطح و براق در آمده بود، تهیه می‌شد؛ جعفر شهری نیز در کتاب ارزشمند خود «تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم» به این مطلب اشاره کرده است:

«در میان لوازم تحریر لوحهایی نیز به نام لوحه بود از حلبی یا برنج^۱ پرداخت شده براق که جهت صرفه به جای کاغذ به کار می‌رفت که لوازم التحریر فروشها می‌فروختند و بعضی که

۱. برنج: آلیاژی از مس و قلع و روی و گاهی سرب که از آن سماور و سینی و غیره می‌سازند.

خود تهیه می‌کردند و گویا این لوحه سابقه دیرینه داشته است... که از قرار، جهت بچه اغنیا از نقره درست می‌شده است! لوحی که رویش مشق نوشته، پاک نموده، دو مرتبه می‌نوشتند و زیادتر به کار تعلیم خط درشت می‌آمد و از آن این نویسنده حلبی زنگ زده‌های میان خاکروبه‌ها که یافته، سائیده به کار ببرم.» (ج ۳، صص ۲۷۹-۲۸۰)

در کلیله و دمنه به تصحیح مجتبی مینوی نیز به ترکیب «تخته زرد» بر می‌خوریم:

«مردی می‌خواست که تازی گوید؛ دوستی فاضل از آن وی تخته‌ای زرد در دست داشت؛

گفت از لغت تازی چیزی از جهت من بر آن بنویس.» (ص ۳۹)

ضبط نسخه عبدالعظیم قریب «تخته زر» است که با توجه به فلزی بودن این نوع لوح،

گزینش قریب صحیح‌تر است. (کلیله و دمنه، به تصحیح قریب، ص ۴۰)

چنانکه معلوم شد، لوح تعلیم چه از جنس نقره و چه از جنس فلزهای دیگر، دارای سطح

صاف و براق و غالباً «سیمگون بوده و مسلماً» به همین جهت چهره زیبارویان نیز به لوح تشبیه شده است؛ منوچهری گوید:

تیزچشم، آهن جگر، فولاد دل، کیمخت لب

سیم دندان، چاه بینی، ناوه کام و لوح روی

(لغتنامه دهخدا، ذیل لوح روی)

از طرفی در متون ادب فارسی بارها به شکننده بودن لوح اشاره شده است؛ به شواهد زیر

توجه فرمایید:

قلم و لوح چو اینجا برسیدیم شکست

شکند کوه چو آگه شود از رب منن

(مولانا، کلیات شمس، ص ۷۴۸)

مادر ارشد قلم و لوح و دواتش بشکست

خون بگریید چو برهر سه نظر بگشاید

(خاقانی، ص ۱۶۱)

هر جا کرشمه شیوهٔ تعلیم سرکند

شاگرد تخته بر سر استاد بشکند

(لغتنامهٔ دهخدا به نقل از سلیم تهرانی، ذیل تخته بر سر شکستن)

«کودکان را هیبت استاد نخستین از سر به در رفت ... اغلب اوقات به بازیچه فراهم

نشستندی و لوح درست ناکرده، در سر هم شکستندی» (سعدی، گلستان، ص ۵۶).

شککنده بودن لوح، تنها فلزی بودن آن را نفی نمی‌کند، بلکه تاییدی بر آن است؛ زیرا اینگونه

الواح غالباً از فلزهای ارزان قیمت و ناخالص ساخته می‌شد و به همین دلیل شککنده بود؛ در

کتاب آیین شهرداری در قرن هفتم، ابن اخوه در خصوص مسگران گوید:

«مسگران نباید مس قرمز را به مس سوسی^۱ یا مس گرم را به سرد بیامیزند و قلعی (یا سرب)

مس را زیاد کنند؛ زیرا اگر از چنین مسی هاون یا طشت و جز آن بسازند به هنگام افتادن مانند

شیشه زود می‌شکند.» (ص ۱۵۱)

۳- نگارش بر لوح:

عمل نگارش بر روی لوح با قلم و مرکب صورت می‌گرفت و غالباً از مرکب سیاه به هنگام

نگارش سود می‌جستند، به ویژه اینکه به اظهار سیاحان، مرکب ایرانی چسبنده‌تر از مرکب

اروپایی بوده است. (رک: شاردن، سیاحتنامه شاردن، ج ۵، ص ۷۸؛ پولاک، سفرنامهٔ پولاک، ص

۱۸۶) به همین دلیل شاعران زبردست ما نیز در ابیات خود گاهی قلم و لوح و مرکب (مداد) را

کنار هم آورده‌اند:

نباشد اگر ربط لوح و قلم محال است در جلوه آید رقم

۱. سوس: نام شهری است در بندری در تونس نیز معرب شوش در خوزستان.

(بیدل، ج ۳، ص ۷۲۸)

چو دیدم لوح پیشانی ساقی شدم مست و قلمها را شکستم

(مولانا، کلیات شمس، ص ۵۵۹)

نقطه‌ خال تو بر لوح بصر نتوان زد مگر از مردمک دیده مدادی طلیم

(حافظ، ص ۲۵۴)

لوح عشاق ز اغیار کجا گیرد نقش قلم اعلی محتاج نباشد به مدید

(سیف فرغانی، ص ۴۴۷)

در دیوان خاقانی نیز به «نشره» که ترکیبی از زعفران و شنگرف و دارای رنگ سرخ و زرد بوده است، به کرات اشاره شده که محتملاً^۱ نوعی مرکب بوده است؛ و شاید برای مجزا و مشخص بودن سرمشق آن را با این نوع مرکب می‌نوشتند؛^۱ همچنانکه امروزه نیز با رنگ قرمز می‌نویسند:

از آن چون لوح طفلانم به سرخی اشک و زردی رخ

که دل را نشره عید است از آن پیر دبستانی

(خاقانی، ص ۴۱۱)

تا کی چو لوح نشره اطفال خویش را

در زرد و سرخ حلیت زیبا برآورم

(همان، ص ۲۴۴)

جام می چون لوح طفلان سرخ و زرد

نو بهاری با خزان آمیخته

۱. شاردن در سیاحتنامه خود می‌نویسد: ((ایرانیان همه رنگ مرکب به کار می‌برند: سرخ، آبی و با زر هم می‌نویسند.)) (ج ۵، ص ۷۸).

(همان، ص ۴۹۱)

نی نی آزادم از یین لوح دو رنگ عقل را طفل دبستان چکنم

(همان، ص ۲۵۳)

۴- شستن لوح:

پس از اینکه چهره سپید و بی آرایش لوح پر از حروف و نقوش مختلف می‌شد و دیگر جایی برای نوشتن باقی نمی‌ماند، جهت استفاده مجدد لازم بود که نوشته‌ها پاک شود، این کار به وسیله آب به آسانی

میسر بود:

لوح ما از قلم دوست نه آن نقش گرفت

کاب بر وی گذرد محو کند آثارش

(سیف فرغانی، ص ۷۴۶)

کتب شویم چو کودک تختۀ خویش

مرا گر عشق تو استاد باشد

(همان، ص ۸۰۰)

ای ز آب روی خویش اندر دبیرستان عشق

تختۀ عمر سنایی شسته از آموخته

(سنایی، دیوان، ص ۱۰۰۶)

لوح را اول بشوید بی وقوف

آنکھی بر روی نویسد از حروف

(مولانا، مثنوی، دفتر دوم، ص ۳۴۷)

نتیجه:

با توجه به مواردی که ذکر آنها گذشت می‌توان در خصوص کیفیت و نحوه استفاده از این نوع

لوح به یک نتیجه کلی رسید و با استناد به آنها توضیح بیشتری به لغتنامه‌ها و فرهنگنامه‌ها افزود و اذعان داشت که: لوح تعلیم یا تخته مشق عبارت بود از یک صفحه فلزی مسطح براق شکننده که جنس اعلائی آن غالباً از نقره ساخته می‌شد و در اعصار گذشته یکی از کاربردی‌ترین ابزار در امر یادگیری خواندن و نوشتن به شمار می‌رفت که کودکان به هنگام رفتن به مکتب آن را زیر بغل زده با خود می‌بردند و استاد و خود بارها با قلم و مرکب روی آن می‌نوشتند، سپس جهت استفاده مجدد آن را می‌شستند؛ عمر این الواح فلزی بسیار کم بود؛ زیرا قربانی نزاعهای کودکانه می‌شد و می‌شکست.

از سوی دیگر باید به این نکته بسیار مهم توجه داشت که گنجینه نظم و نثر ادب فارسی در بردارنده اطلاعات با ارزشی در خصوص آداب، فرهنگ و مسائل مرتبط با جوامع گذشته است که با بهره‌گیری از آنها می‌توان به نتایج مطلوبی دست یافت؛ نتایجی که مفتاحی برای گشایش بسیاری از مبهمات و کشف ماهیت آنها است.

فهرست مآخذ:

- ۱- اصفهانی، اوحد الدین، کلیات اوحدی اصفهانی، به تصحیح سعید نفیسی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵.
- ۲- بلخی، جلال الدین، کلیات شمس، به تصحیح محمد عباسی، امیرکبیر، تهران، [بی تا].
- ۳- _____، مثنوی معنوی، به تصحیح ر. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳.
- ۴- بیدل، عبدالقاهر، کلیات بیدل دهلوی، به تصحیح بهداروند و عباسی، الهام، تهران، ۱۳۷۶.
- ۵- پولاک، یاکوب، سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)، ترجمه کیکاووس جهاننداری، خوارزمی، [بی جا]، ۱۳۶۱.
- ۶- حافظ، شمس الدین، دیوان حافظ، به اهتمام غنی و قزوینی، زوار، تهران، [بی تا].
- ۷- خاقانی، افضل الدین، دیوان خاقانی، به کوشش ضیا الدین سجادی، زوار، تهران، ۱۳۸۲.
- ۸- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۵.
- ۹- رازی، نجم الدین، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۰- سعدی، مصلح الدین، بوستان سعدی، به تصحیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۱- _____، گلستان سعدی، به تصحیح خلیل خطیب رهبر، صفی علیشاه، تهران، ۱۳۷۴.
- ۱۲- سلطانزاده، حسین، تاریخ مدارس ایران، آگاه، تهران، ۱۳۶۴.

- ۱۳- سنایی، ابوالمجد، دیوان سنایی، به اهتمام مدرس رضوی، سنایی، تهران، [بی تا].
- ۱۴- شاردن، ژان، سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵.
- ۱۵- شهری، جعفر، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم، رسا، تهران، ۱۳۷۸.
- ۱۶- صائب، محمد علی، دیوان صائب، به تصحیح محمد قهرمان، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۷- فرغانی، سیف الدین، دیوان سیف فرغانی، به تصحیح ذبیح الله صفا، فردوسی، تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۸- قرشی، ابن اخوه، آیین شهرداری در قرن هفتم، ترجمه جعفرشعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷.
- ۱۹- عاملی، بها الدین، کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی، به تصحیح علی کاتبی، چکامه، [بی جا]، [بی تا].
- ۲۰- محمد بن منور، اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران، ۱۳۶۶.
- ۲۱- وحشی بافقی، شمس الدین، دیوان وحشی بافقی، به کوشش پرویز بابایی، آگاه، تهران، ۱۳۸۲.
- ۲۲- نصرالله منشی، ابوالمعالی، کلیله و دمنه، به تصحیح عبدالعظیم قریب، [بی نا]، تهران، [بی تا].
- ۲۳- _____، ترجمه کلیله و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳.